

۲. سیاست دفاعی؛ ۳. پیامدهای اقتصادی ۱۱ سپتامبر؛ ۴. امنیت خانگی در ایالات متحده. هر بخش به اختصار توسط یک نماینده به ترتیب آقایان چارلز کرات هامر<sup>(۱)</sup>، ریچارد پیرل<sup>(۲)</sup>، مویس نسیم<sup>(۳)</sup> و فرد چارلز ایکل<sup>(۴)</sup> آغاز می شود. در آغاز نخستین نشستمان باید بگویم که در مطبوعات خواندم که از ۱۱ سپتامبر هر چیزی در آمریکا تغییر کرده است. به تعبیر دیگر می توان بدین نتیجه رسید که در واقع تنها چیزی که تغییر نکرده است، گرایش مطبوعات و رسانه ها به اغراق گویی و مبالغه گری است. آنچه که آشکارا دگرگون شده، این تصور باطل است که آمریکا در برابر حوادث آسیب پذیر نیست. در گذشته ما به عنوان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، ژاپنی و سایر کشورهای که امنیت را در آمریکا بزرگ جلوه می دادند، از دور تماشاگر رویدادها بودیم و فکر می کردیم که آمریکا همیشه در امنیت کامل به سر می برد. واکنش ما همواره این بوده

## سیاست خارجی آمریکا: پس از ۱۱ سپتامبر

ترجمه: دکتر ناصر فرشاد گهر

معاون پژوهشکده امور اقتصادی و

استادیار دانشکده امور اقتصادی

جیمز اسلسینجر: خانمها و آقایان،

امروز در نظر داریم در این اجلاس پیرامون بازتاب رویداد ۱۱ سپتامبر و همچنین پیامدهای آن بر جنبه های گوناگون زندگی مردم آمریکا و حیات بین المللی بحث کنیم. این بحث در چهار بخش برنامه ریزی شده است: ۱. سیاست خارجی؛

1. Charles Krauthammer
2. Richard Perle
3. Moise Naim
4. Fred Charle Ikte

که چنین واقعه‌ای در اینجا نمی‌تواند رخ دهد، لیکن شاهد بودیم که دور از انتظار همه به طرز وحشت‌آوری چنین رویدادی به وقوع پیوست. این هم، پیامد سهمگینی برای سیاست خارجی آمریکا داشت. در حال حاضر از آقای چارلز کرات‌هامر می‌خواهیم که به طور کلی پیرامون این پیامدهای بنیانی، بیانات خود را آغاز نمایند.

چارلز کرات‌هامر: جیم، متشکرم. فکر می‌کنم در نهایت ما بتوانیم برای این پرسش - مطرح شده در مورد منافع ملی در بیش از ده سال پیش - پاسخ مناسبی بیابیم. اون هریس<sup>(۱)</sup> کسی بود که یک علامت سؤال به مقاله فرانسیس فوکویاما<sup>(۲)</sup> با عنوان «پایان تاریخ» افزود. کاری که او کرد، خوب است؛ زیرا این علامت سؤال اثبات می‌کند که تاریخ، اینچنین به پایان خواهد رسید. به مدت ده سال، تاریخ جهان عاری از این گونه وقایع وحشت‌آور بوده است. در این باره که سیاست خارجی در اصل چیست، ابهام بسیاری وجود دارد «هنری کیسینجر»<sup>(۳)</sup> اخیراً کتابی با عنوان «آیا ایالات متحده به سیاست خارجی نیاز دارد» نوشت. اما هم‌اکنون، فکر می‌کنم

دوره اغتشاش و سردرگمی ما به پایان رسیده است؛ به این دلیل که سیاست خارجی آمریکا، مجموعه‌ای از اصول سازمان‌یافته قدرت که با اصول هفتاد سال پیش از پایان جنگ سرد مشابه است را در اختیار دارد. ما این اصل را پذیرفته‌ایم زیرا آن را غیر قابل انکار و فوری می‌دانیم. کسی چه می‌داند که جنگ بر علیه تروریسم تا چه مدت این اصل سازمان‌یافته سیاست خارجی را باقی خواهد گذاشت، اما آشکارا بوش، رئیس‌جمهور آمریکا، در بیاناتش اعلام کرد که از این روز ما تصمیم می‌گیریم چه کسانی دوستان ما و چه کسانی دشمنان ما هستند و می‌کوشیم که گرمی و سردی روابط را عمدتاً بر مبنای واکنش کشورها نسبت به واقعه ۱۱ سپتامبر و همچنین نسبت به جنگی که هم‌اکنون بر علیه ما اعلام شده است، بسنجیم. در واقع، چیزی که اتفاق افتاده این است که اسلام تندرو، جانشین کمونیسم سابق - که خود جایگزین فاشیسم بود - شده است؛ یعنی به عنوان اصل سازمان‌یافته در سیاست خارجی آمریکا، حداقل چیزی که می‌توانم بگویم این است

که این امر، توسعه بسیار جالبی است. از یک سو مردم در سراسر جهان پیش بینی کرده اند که عمر جهان یک قطبی که به مدت ده سال در آن زندگی کرده ایم به انتها رسیده است؛ که این مهم بر پایه دلایلی است: ۱. در هیچ جای جهان هیچ قدرتی را نیافتیم که مانند خودمان بدون چالش و دردسر باشد و هرگز قدرت طلبیها بدون چالش نبوده است؛ ۲. قدرت طلبی ما همیشه با مخالفت دشمنان ضد قدرت طلبی و ضد استکباری همراه بوده است؛ ۳. سرانجام، این امر منجر به ائتلاف گروههای مخالف علیه ما می شده است. در واقع، چیزی که در مدت ده سال پیش بی همتا و چیستان بوده است، عدم اتحاد میان گروههای ضد قدرت طلبی بود، به طوری که هر کس پیرامون آن نظری داشت وسعی می کرد آن را به نوعی توضیح دهد. حداقل از دید ما، شاید بخشی از آن به دلیل برتری آمریکایی ها نسبت به تمام کشورها بوده است. بنابراین، آشکار است که چنین چیزی از دید دیگران خوشایند نیست و ما هم تاکنون کشف کرده ایم، حداقل در این زمان، مخالفان ما چه کسانی هستند. از طرف

دیگر، مخالفین قدرت طلبی ما از نوع استانداردهای تاریخی نیستند و در حقیقت، نمی توان گفت که چنین رویدادی از ائتلاف میان ابرقدرتها و برای خنثی کردن یک قدرت طلب نوظهور در جهان ناشی شده است. طی چند سال گذشته، این طور به نظر می رسد که این اتحادیه ممکن است توسعه یابد، اما عملاً چنین نشد. در واقع می توان گفت که واقعه صف آرایی ابرقدرتها در برابر ما نیست. البته این، نکته خوبی است. اخبار ناگوار می گوید که مخالفین ما می کوشند از ابزارها و تاکتیکهای جنگی غیرمرسوم استفاده کنند و آنها در حقیقت، یک سری افراد خشک مذهب متعصب با فرهنگ مرگ طلبی و اقدامات انتحاری هستند که می خواهند خود را مخوف و مرگبار جلوه دهند. حدود ده سال پیش درباره جنبش تک قطبی برای آمریکا گفتاری نوشتم. اکنون نشان خواهم داد که دوره تک قطبی بودن در جهان به سر رسیده و آمریکا ضعیفتر شده است؛ زیرا از سال ۱۸۱۴ تاکنون، این نخستین بار است که آسیب پذیری آمریکا برای مردم آمریکا و

جهان مشهود است. اکنون باید به این گفتمان بپردازیم که کدام مفهوم چیره‌تر است، قدرت یا ضعف آمریکا؟ نکته به خردمندی و پیروزی آمریکا در واکنش به این اقدامات بستگی دارد. هم اکنون بدیهی است که دیگر قطب مخالفی در برابر نداریم. ما باید چنان آغاز کنیم که طالبان را از هر لحاظ در شرایط بدی قرار دهیم. در کل، نظام طالبان منفور و بدون یاور است، به طوری که تمامی روابط ایشان از لحاظ اقتصادی با دیگر کشورها قطع شده است و مرزهای کشورها به روی آنان بسته شده و یا در حال بسته شدن است. همچنین، گروهی از کشورهای اطراف از هر جهت به آنها فشار می‌آورند. به عبارتی ما هنوز هم می‌توانیم اثبات کنیم که قدرت تک قطبی آمریکا باقی مانده است. پرسش این است که آیا ما می‌توانیم آن قدرت را به صورت نتایج آشکار سیاسی تفسیر و تعبیر کنیم؟

روابط خارجی آمریکا و ساختار جهانی در زمانهای آتی به این بستگی خواهد داشت که واکنش ما در برابر این قبیل وقایع تا چه میزانی مؤثر خواهد بود. جهان از قدرت آمریکا انتظار دارد که خودش را نشان

دهد و پیروز شود. گرچه این گمان از دهه گذشته پیدایش یافته و هم اکنون هر فردی مایل به دیدن واکنش آمریکا است. این مهم است که ما پیروز شویم؛ چرا که اولاً: باید از نظر منطقه‌ای به کشورهای ضعیف‌تر در منطقه نشان دهیم که آنها از پیوند با آمریکا آسیب نخواهند دید و در واقع این طور نیست که با پیوند با آمریکا به جناح شکست خورده پیوسته اند. دوماً: باید جدیت و شدت اقداماتمان را اثبات کنیم؛ همان طور که در سال ۱۹۹۰ این کار را انجام دادیم. عربستان سعودی به ما گفت که «اگر شما بخواهید این سیر را تا نیمه رها کنید، ما با شما نیستیم؛ زیرا نمی‌خواهیم با یک مشکل حل نشده دست و پنجه نرم کنیم. اگر شما این سیر را تا آخر می‌روید، با شما هستیم.» بنابراین، اثبات موفقیت ما در این سیر در حفظ ائتلاف با کشورهای دیگر ضرورت دارد. اما در اینجا چیزی که به شکلی بسیار گسترده‌تر، بسیار حایز اهمیت است، همان موفقیت آمریکا و اثبات قدرت و توانایی‌اش در انجام این کار است. اگر ایالات متحده، ضعف و آسیب‌پذیری خود را در برابر وقایع نشان دهد، کل نظام

بین‌المللی پدید آمده از جنگ جهانی دوم به مخاطره می‌افتد؛ زیرا در نهایت این سیستم به قدرت آمریکا متکی است. بیشتر طرفداران آزادی خواه مقید به اصول بین‌المللی، معتقدند که نظام فعلی بستگی دارد به: ۱. مواردی که در عرف این کار متداول است؛ ۲. شبکه پیمانها؛ ۳. دگرگونی در روانشناسی بین‌المللی که از سال ۱۹۴۵ توسعه یافته است. اما این باور اشتباه است و به سرعت آشکار خواهد شد که اگر ترس از قدرت آمریکا تضعیف شود یا اگر آمریکا در رویارویی با این تهدید کناره‌گیری و باز پس نشینی کند، در نتیجه با عقب نشینی آمریکا، کل نظام بین‌المللی که به راحتی مدافع و حمایت کننده دریاها و باز و تجارت آزاد و جوامع باز است، با نتایج و پیامدهای هولناکی فرو خواهد ریخت. برای نمونه، یکی از این پیامدهای دردناک این است که فروپاشی سلطه سیاسی آمریکا، در سراسر آسیا منتشر خواهد شد. در سراسر حاشیه اقیانوس آرام، کشورها سعی می‌کنند که هزینه‌های دفاعی را افزایش داده، پذیرای بزرگترین خطر احتمالی جنگ باشند. در نهایت، چنین وضعیتی حتی تا

اروپا نیز می‌تواند گسترش یابد. سستی ناگهانی و شتاب سلطه سیاسی آمریکا عملاً معادل سقوط امپراتوریهای خواهد بود که ما در تاریخ نوین شاهد آن بودیم. از قبیل امپراتوری عثمانی، امپراتوری اتریش و اتحاد شوروی سابق. اما در واقع، حتی این امر از این نیز فاجعه‌آمیزتر خواهد بود. به همین دلیل، ایالات متحده باید قدرت خود را تثبیت نموده و به پیروزی برساند؛ زیرا در غیراین صورت، خطرات زیادی - ماورای جنگ با تروریسم - آمریکا را تهدید خواهد کرد. اگر بتوانم تا حد امکان بیان نمایم، اینجا دو نکته مکمل هم وجود دارد. ابتدا، ما باید پیرامون برخی تغییرات ساختاری در سیاست خارجی آمریکا، اطلاعات لازم را به دست آوریم. شاید مهمترین نکته، امکان سازمان دهی جدید روسیه باشد... (حداقل، اینکه با این سازمان دهی جدید، برقراری مجدد اولویتهای آمریکا و پذیرش یک اصل سازمان یافته جدید، میسر باشد). - روسیه که تا دیروز خود را در برابر غرب در نظر می‌گرفت، حالا خوب می‌داند که جایگاهش تنها در کنار غرب معنا پیدا می‌کند و می‌کوشد با اتخاذ روشی که هرگز در

گذشته استفاده نشده است، به چنین جایگاهی صعود کند. نکته دوم که بسیار موشکافانه تر به قضایا می نگرد این است که ضربه روحی آمریکا ناشی از احساس آسیب پذیری این کشور در برابر رویداد، عمیقاً برداشت شخصی ما را دگرگون خواهد کرد. ما همیشه فکر می کردیم که در بالاترین میزان امنیت طبیعی به سر می بریم. ما توانستیم برای یک دهه، جنگ مصیبت باری را در ویتنام هدایت کنیم و در نهایت، نتیجه این جنگ برای ملت و ارتش ما پیامدهای روحی و روانی ناگواری به جای گذاشت و اساساً روحیه ملی را به خطر انداخت. اکنون ما باید این باور نادرست را که کشورمان از دو سو توسط دو اقیانوس حمایت می شود، به کناری بگذاریم. در واقع، این باور غلط که در امنیت کامل به سر می بریم، باید به دور ریخته شود و ما شاهد یک تغییر بنیادین در سیاست آمریکا باشیم، بدین ترتیب که باید روشن شود تصور آمریکا از منافع ملی در سیاست خارجی چیست و برای لحاظ نمودن منافع ملی کشور در سیاست خارجی چه برنامه ای دارد. میزان بالای امنیت طبیعی در آمریکا به ایجاد

مفاهیم عمیقی از منافع ملی آمریکا منجر می شود. برداشت آمریکا از منافع ملی به اندازه عمل گرایی سیاسی قدرتهای اروپایی در قرون هجده و نوزده تنگ نظرانه و محدود نبود و در واقع، منافع ملی در آمریکا با آرمانهای مبتنی بر آزادی، پشتیبانی از کشورهای کوچکتر و جاه طلبیهای اخلاق گرایانه «ویلسن» همراه بوده است. یکی از دلایل واقعه ۱۱ سپتامبر احتمالاً به میزان گسترش منافع ملی برمی گردد. در نتیجه باید سعی کنیم که چارچوب محدودتری برای منافع ملی آمریکا در سیاست خارجی ارائه دهیم. مثالهایی از این قبیل را می توان به وضوح دید که سیاست آمریکا در چچن اصل را فدای مصلحت گرایی می کند. رفتار مجریان اسراییل در بحران جاری اساساً به منظور ایجاد ائتلافی برای حمایت از سرزمین آمریکا، برخی از منافع اسراییل را فدا می کند. ما بدون شک باید از سایر تعهدات و همچنین حفظ بلند مدت برخی مواضع که موجب افزایش بار مسئولیتی و همچنین بار فکری بیش از حد می شوند، بکاهیم تا بتوانیم در مسایل عمده کشورمان تمرکز و

توجه بیشتری داشته باشیم. البته این گرایش مرا نگران می‌سازد، اما در کل، محصول آن شوک روحی است که از واقعه ۱۱ سپتامبر وارد آمده است. حقیقت این است که ما از آن چیزی که فکر می‌کردیم، بی‌حفاظتر و بدون پشتیبانتر هستیم و در این مورد، شباهت ما با دیگر کشورها بسیار زیاد است. این مسئله احتمالاً سیاست خارجی ما را نسبت به چیزی که بیشتر دوست داریم به زمان قبل، یعنی به سمت واقع‌گرایی کلاسیک هدایت می‌کند.

اسل‌سینجر: چارلز، فکر می‌کنم نظریات جناب‌عالی پیرامون وقایع ۱۱ سپتامبر بسیار خوب و زیبا بود و در کل، جمع‌بندی خوبی ارائه کردید، در حال حاضر، این مبحث را در معرض افکار عمومی قرار می‌دهیم تا از نظریات دیگر آقایان در این اجلاس بهره‌مند شویم.

دیوید ام. لمبتن: شما فرمودید کشورهای عرب از ما انتظار دارند که این مسیر را تا انتها ادامه دهیم. اگر می‌خواهیم که در ائتلاف با کشورهای دیگر موفق باشیم. اما به طور دقیق مفهوم این عبارت چیست؟ آیا رابطه‌ای میان حفظ یک ائتلاف

گسترده و همچنین حفظ حداکثر اهداف جدی جنگی وجود دارد؟

کرات هامر: دیدگاه قوی من پیرامون اهدافمان این است که همانا ناگزیریم با افغانستان آغاز کنیم. آنجا باید جایی باشد که بتوانیم قدرتمان را به معرض نمایش گذاشته و همچنین، موفق شویم. ما نباید پیروزی کامل را در پیدا کردن اسامه از قاره‌ای به قاره دیگر بدانیم و موفقیت را چنین معنا کنیم، بلکه باید پیروزی با سقوط کامل رژیم طالبان معنا پیدا کند. حمله به افغانستان برای تمامی رژیم‌های دیگری که به نوعی از تروریسم حمایت می‌کنند یا به آنها پناه می‌دهند، حاوی یک پیام و اولتیماتوم است. هدف ما این است که این مرداب و لجن‌زار را نابود کنیم و با حذف پناهگاه‌های تروریستی در دولتهای مستقل، این کار را انجام خواهیم داد. اگر دولتهای مستقل از ما بترسند و فکر کنند که ممکن است واژگون شوند، کمتر به حمایت از تروریسم علاقه‌مند خواهند بود. به علاوه، اگرچه تروریست‌ها به سیانت نفس بی‌اعتنا هستند و دست به اقدامات انتحاری می‌زنند، اما دولتها، غیر منطقی نیستند و

نمی‌خواهند سقوط کنند. ما درباره حکومت‌های انتحاری، تجربه اندکی داریم. فشار و قدرت باید بر دولت‌ها اعمال شود نه بر افراد. کوچکترین وضعیترین دولت، افغانستان است و بعد از آن، ما باید فشار روی دولت‌هایی قرار دهیم که به نوعی به تروریسم کمک می‌کنند یا آنها را پنهان می‌سازند و یا فعالیت‌های تروریستی را در داخل کشورشان تحمل می‌کنند. در کل، سوریه، عراق و ایران از اولین مظنونین به شمار می‌روند. بدیهی است که گفتمان و مذاکره در این کشورها دنبال‌دار خواهد بود، اما به شدت مناظره‌ای که امروز در افغانستان جاری است، نخواهد بود؛ زیرا موفقیت ما در جنگ با افغانستان به تغییر عوامل پویایی روانشناختی در آن مناطق منجر می‌شود. ما تنها امروز می‌توانیم یک بحث تئوریک پیرامون وقایع اتفاق افتاده داشته باشیم. اگر موفق شویم و دولت در افغانستان سقوط کند - بنابراین، سازمان دهی جدید سیاستی که ما در دولت‌های دیگر در پی آن هستیم بسیار آسانتر به سرانجام خواهد رسید و همچنین اعمال فشار و قدرت از جانب ما هنوز به عنوان یک ابرقدرت، قابل قبول خواهد بود و ائتلاف ما

با کشورها دوام بیشتری خواهد یافت.

**جسیگات. متیوس:** هیچکس پیرامون این مقوله صحبت نمی‌کند که ما باید موفقیت را در هر کاری که انجام می‌دهیم، نشان دهیم، اما سؤال واقعی این است که چه چیزی این موفقیت را به بار می‌آورد؟ چطور و چگونه آن را برآورد می‌کنید! برای من واضح نیست که موفقیت در سقوط طالبان است. ما می‌توانیم بیش از دوستان یا صد نفر را در گروه طالبان به هلاکت برسانیم زیرا می‌توانیم آنها را پیدا کنیم، اما نتایج این کار، ممکن است در یک دوره یا شاید شش ماه و یا یک سال به طول انجامد، احتمالاً برای منافع آمریکا مخاطره آمیز می‌شود. علاوه بر این، مباحثی که پیرامون دولت واحد ملی در افغانستان شنیدیم، به نظر من سخنانی بس بیهوده است. اتحاد شمال، پاکستان بر سر دوراهی قرار داده است و برای آن مشکل ساز شده است. مدت زمان زیادی طول نمی‌کشد که پاکستان از هم پاشیده می‌شود و تعدادی از آنها به سمت طرفداران پشتوستان حرکت می‌کنند که این خود پاکستان را در وضعیت بدی قرار می‌دهد؛



در این حالت، کنترل اسلحه‌های هسته‌ای پاکستان مشکل می‌شود. البته روشن نیست که آیا در این سناریو، نیروی اتمی پاکستان وارد عمل می‌شود یا نه! بنابراین، تعریف موفقیت به صورت برکناری طالبان برای من واضح و آشکار نیست.

**اسلسینجر: فکر می‌کنم شما تأکید داشتید که رفتن در این مسیر، خطرات احتمالی بسیاری دربر دارد. اما باید متذکر شوم که دست روی دست گذاشتن و هیچ کاری انجام ندادن نیز خطرات بیشتری به دنبال خواهد داشت. اگر بخواهیم نسبت به این مسئله بی‌تفاوت باشیم و در هیچ راهی وارد نشویم، مشکلاتمان بیشتر خواهند شد. آقای کرات هامر، بخش اصلی بیانات شما این بود که حکم و دستور بین‌المللی، بستگی به اثبات جدیت و شدت اقدامات ما در حل این مشکل دارد و همچنین، بنابه گفته‌های جنابعالی تعریف جدیت در اقدامات آمریکا خیلی هم آسان نیست.**

**کرات هامر: درست، اما فکر می‌کنم که اگر واکنش ما نسبت به بیش از پانصد آمریکایی که در یک روز کشته شدند، تنها**

تحویل گرفتن چند تروریست باشد، به همان گونه که در مورد خط هوایی پان امریکن ۱۰۳ اقدام کردیم، تأثیر اسفباری روی درک جهانی به ویژه درک جهان اسلام و عرب از شدت و جدیت ما در انجام این قبیل اقدامات خواهد داشت؛ همچنین می‌تواند نتایج هولناکی به بار آورد. یعنی تنها به دلیل عدم جدیت و شدت در واکنش ما طی دهه گذشته و نیمه این دهه - با توجه به یورشهایی که بر علیه ما صورت گرفته است - مردم با جسارت تمام فکر می‌کنند که آمریکا تنها یک ببر کاغذی است و قدرتی ندارد.

**رابرت مک فارلین: آقای چارلز، ممکن است تفسیرتان را پیرامون احترامی که سایر کشورهای جهان برای موفقیت آمریکا قایل هستند، بیان کنید؟ شاید شما این مسئله را به نحو دیگری برآورد کرده باشید. امروز با توجه به صف آراییی تمامی قدرتهای موجود در آسیای جنوبی یا قدرتهایی که به سمت این موقعیت در حرکت هستند، جان-اف، برنز در نیویورک تایمز گزارش کرد که رهبران طالبان، کشور را به هلاکت خواهند رساند. دیروز در**

گفت و گو با یک فرمانده در پیشاور، برنز گزارش کرد که فرماندهان رده اول سپاه طالبان به سمت مجاهدین پشتو در حال گریز هستند، به طوری که با این شرایط، گروه طالبان از هم خواهد پاشید و به طور خلاصه، پیش بینی می شود که فردا و روزهای بعد بسته به هریک از عواملی که جنابعالی تشریح کردید گروه طالبان منقرض خواهد شد. سؤال این است که قبل از اینکه با شلیک اولین گلوله آتش جنگ شعله ور شود، مردم در سراسر جهان تا چه حد این فروپاشی را به عنوان شاهدهی برای موفقیت آمریکا تلقی می کنند و آیا به راستی تنها تهدید اثر ساز خواهد بود؟

**کرات هامر:** یک موفقیت کامل و بدون خون و خون ریزی، یک موفقیت نهایی است. اگر ما بتوانیم به تهدید استفاده از قدرت نظامی، باعث سقوط و فروپاشی کامل دولتی شویم، شروع هولناکی خواهد بود. من در پی جویباری از خون نیستم؛ زیرا چنین چیزی برای اثبات قدرتمان ضرورت ندارد. همچنین مطمئن نیستم که دیدگاه فروپاشی خود انگیخته طالبان، دیدگاه واقعی ما باشد، اما اگر چنین چیزی به وقوع

پیوندد، مخالف آن نیستم.

**آدام گار فینگل:** می خواهم به این سؤال برگردم که چه چیزی موفقیت کامل را محقق می سازد و چه چیزی موجب ایجاد موفقیت به همان گونه ای که رییس جمهور در بیاناتش ایراد کرد، خواهد شد. به نظر من، چالش حقیقی زمانی ایجاد می شود که ما بتوانیم لیستی از کشورهایی را که وزارت امور خارجه آمریکا از آنها به عنوان حامیان تروریسم نام برده است، بیرون بکشیم و بدانیم که موفقیت واقعی به تغییرات در رژیمهایی که در این لیست قرار ندارند، بستگی خواهد داشت. اما تا اینجا در این بحران، ما این مسئله را به عنوان متحدین بررسی کرده ایم. از نقطه نظر واقعیت، گروه القاعده، مشکلات بسیاری به وجود می آورد، اما به نظر من، شکل عمیقتر، اسلام و بنیاد گرایان وهابی و بخصوص بنیاد گرایان وهابی اهل عربستان سعودی هستند که طی سالهای بسیار گذشته تا مبلغ ده میلیون دلار به تبلیغات وهابی گری کمک کرده اند. همچنین، حوزه های مذهبی در پیشاور پاکستان بودند که برای پرورش و تعلیم سربازان پیاده نظام طالبان

در زمینه وهابیت تندرو از حمایت مالی رژیم سعودی بهره مند می شدند. در واقع، ما برای شناخت القاعده به عنوان یک هدف و مایه نابودی و راههایی که ما را به موفقیت برسانند در موقعیت غیر معمولی قرار داریم؛ در حالی که مشکل عمیقتر در اتحاد ما با دو متحد، یعنی پاکستان و عربستان سعودی دیده می شود. گویی که از آنها برای هدف قراردادادن گروه القاعده استفاده کرده ایم؛ روشی که رژیم سعودی در برابر دشمنانش به کار گرفت. توطئه ها و سیاستهای منطقه ای پاکستان، منابع واقعی عملیات تروریستی ای است که در ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوسته است. خوب اکنون با این شناخت چطور می توانیم به پیروزی کامل دست یابیم؟

**کرات هامر:** این موارد از عمده ترین مشکلات ما هستند، اما شما چطور می توانید رژیم سعودی و ستایش را که به عبارتی در حال تشویق کردن و یا باج دادن به این نوع تندگرایی است، تغییر دهید؟ این مشکل بلافصلی نیست، اما شما راست می گوید، این یک معضل نهایی است. این معضل به طور کامل حل نخواهد شد، اما فکر می کنم

اگر ما برای کسانی که به نوعی مشوق عملیات تروریستی حمله به آمریکا هستند، مجازات شدیدی در نظر بگیریم و آبخاری از حوادث گوناگون در این دکانها ایجاد کنیم، عوامل پویای سیاست ترور در این کشورها تغییر خواهند کرد. کشورهای موجود در لیست وزارت امور خارجه آمریکا می توانند یک سری مشکلات پدید آورند. عربستان سعودی و پاکستان نیاز دارند احساس فشار کنند و نیاز دارند که برای تشویق این نوع تندروها غرامت پردازند، بنابراین، در این صورت می کوشند که سیاستهایشان را تغییر دهند. اگر آنها بفهمند که چنین تغییراتی به نفعشان است، ممکن است حقیقتاً خطی مشی کشورشان را تغییر دهند. در نهایت، ممکن است در آینده فرضاً یک درگیری ایجاد شود.

**پل برمر:** بله، اما فکر نمی کنم که ما بتوانیم برای مدت زمان طولانی آنها را به حال خود بگذاریم. آقای چارلز، متداول است که بگوییم این جنگ بر علیه اسلام نیست و همه موافق هستند که ما قصد نداریم با جهان اسلام بجنگیم و برخی کشورها به اقدامات ما به دیده غلط می نگرند. عرب های

به اصطلاح میانه رو و رهبران اسلامی میانه رو در ایالات متحده، در منطقه و تا دور دستها تا اندونزی باید قدمی به جلو بگذارند و بگویند: «این آقایان، اسلام را بیان نمی کنند، آنها مرتدین اسلام هستند، آنها به بهشت نمی روند، بلکه به جهنم می روند. آنها تعالیم پیامبر را زیر پا نهاده اند، آنها وعده و وعیدهای قرآن را نقض کرده اند.» اگر رهبران اسلامی در مصر، اردن، اندونزی و عربستان سعودی بخواهند اسلام را در وهابیت تندرو تعریف کنند، بنابراین، این تنها جنگ با اسلام خواهد بود؛ آن هم تنها به خواست و دستور اسلام. ما به اعمال فشار نیاز داریم تا به طور مستقیم از وقوع این گونه وقایع جلوگیری کنیم. این مهم می تواند پشت پرده صورت پذیرد، اما این آقایان باید به این نوع تعبیرات سرشار از تنفر که هنوز هم در مطبوعات مصر و خلیج فارس دیده می شود، خاتمه دهند. به طوری که برآیند این گونه تغییرات این می شود که پسر بچه های هشت ساله در مدارس پاکستان با یکدیگر بر سر این مسئله که چه کسی حق دارد به برج سیرس (Sears) در شیکاگو حمله کند، باهم رقابت می کنند.

**کرات هامر: سخنرانیهای چند سخنران رسمی اسلام - ملاحا، اساتید دانشگاهها و طلاب - پیرامون چیزی که چندروز پیش رییس جمهور بوش در مرکز اسلامی واشنگتن گفت: «که تروریسم اقدامی ضد اسلامی و یا بدنامی مسلمانان است»، بسیار اسفناک و در خور تأسف است. رییس جمهور انسانی خوب و شرافتمند است، اما کارشناس اسلام نیست. چنین بیاناتی برای جلوگیری از تبعیض میان عرب های مسلمان آمریکا و مسلمانان آمریکا مفید است، اما در واقع، این گونه بیانات از جانب ما خطاب به مسلمانان بیهوده است و آنها باور نمی کنند که اقدامات ۱۱ سپتامبر به طرفداری از اسلام نبوده و تنها موجب می شود که افکار عمومی، معارف اسلام و مسلمانان شود. در نماز ملی روز جمعه، بعد از بمباران، یک روحانی مسلمان سخنرانی نامناسبی ایراد کرد. او در سخنرانیهایش اشاره نکرد که این عمل تروریستی در واقع بر علیه اسلام و مسلمانان و ضد ایشان است و اگر شما بخواهید حکایتش را بخوانید، متوجه می شوید که سخنان او چقدر دوپهلوی و**

نامفهوم است و با شنیدن سخنان او سخت است که بگویید آیا این توطئه گران شیطان صفت - که او در بیاناتش نام برده - آقایی هستند که این کار را انجام داده اند یا آمریکا! در حقیقت، ما می خواهیم این موضوع را چیزی جدای از جنگ بین تمدن‌ها جلوه دهیم. اما آن جوابی را که لازم داریم هنوز از جهان اسلام دریافت نکرده ایم و آنها هیچ واکنشی در برابر این مسئله بروز نداده اند. در واقع، این مهم به اتحاد ما در جهان اسلامی بستگی دارد و به مسلمانان آمریکایی که به پاخیزند و بگویند که اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر، مخالف اسلام است. آیا این خواست ما بیهوده و بی مورد است؟

**آنتونی کردزمن:** بله، واقعاً چنین است. زیرا شما دارید از کل رابطه علت و معلول در اینجا نتیجه می گیرید. **کرات هامر:** اجازه دهید با مسلمانان آمریکا که شهروندان این کشور هستند، شروع کنیم. آیا خواست ما از آنها بی مورد است؟

**کردزمن:** بله، واقعاً است، زیرا شما پیرامون یک شکل اساسی بحث می کنید؛ یعنی تأثیر دومین انتفاضه و عکس العمل در برابر این حقیقت که اتحاد ما با اسرائیل

موجب ایجاد قسمت عمده ای از این مشکلات می شود. شما از بیان این حقیقت، چشم پوشی می کنید که این دولت‌هایی که ما درباره آنها صحبت می کنیم، خودشان بر علیه افراط گرایان اسلامی در حال جنگ هستند. به طور اخص در مورد عربستان سعودی مهم است که توجه کنید این، یک اندک سالاری (الیگارشی) بیداد گرانه نیست که به گروهی از انسانهای آزادی خواه که در حال پیکار برای اصلاحات و دموکراسی هستند، تحمیل شده باشد بلکه در واقع، ترکیبی میان یک خانواده سلطنتی و فن سالاران است که طی دوره ای که آنها خیلی محدود کنترل می شدند و جایی که باید اقداماتشان دقیق باشند با یک جامعه محافظه کار سروکار داشتند. من زمانی که دومین انتفاضه در عربستان سعودی صورت گرفت، در مدت طولانی اقامتم ناظر بر بیانیات رسمی بودم که دولت سعودی منتشر ساخت. تأثیر آن این بود که شعار صهیونیست ها پیسی کولا نیست، بلکه ادعایی است که در خیابانها، مساجد و مدارس شهر بیان می داشتند. اگر ما به گونه ای اقدام کنیم که گویی با

پرسمان صلح خاورمیانه با مشکل عمده‌ای مواجه نیستیم، یا به گونه‌ای که این مهم، منبع اصلی واکنش صورت گرفته علیه آمریکا نبوده است، در واقع، با یک کار بزرگ اما بدون نتیجه و بحث دست و پنجه نرم خواهیم کرد.

**کرات هامر:** تونی، به طور ساده نادرست است که بگوییم طرفداری از اقدامات ضد آمریکایی در مطبوعات رسمی و غیر رسمی مناطقی چون مصر، نتیجه تأثیر دومین انتفاضه است. باید گفت که نسبت به دومین انتفاضه، ریشه قدیمیتری دارد.

**گردزمن:** البته که تأثیر دارد، زیرا ما صلح کارآمدی نداشته ایم.

**کرات هامر:** در کل، هشت سال فراگرد صلح داشتیم، به طوری که در این دوره، اسرائیل یک سری عقب نشینی مرزی صورت داد و طی این دوره، جلسات متعددی میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها برپایه مفهوم شناخت مشترک و امثالهم منعقد شد. در کل می‌توان گفت که این مدت چقدر فریبنده بود، اما این هشت سال واقعیت داشت. اگر شما بخواهید درباره سال گذشته صحبت کنید و از این هشت سال چشم

پوشید، از واقعیت چشم‌پوشی کرده اید. دولتهای عرب برای اینکه بتوانند توجه مردم را از قوانین ظالمانه و سرکوب‌گرایانه که از لحاظ اقتصادی زیان بار و از لحاظ سیاسی ظالمانه هستند - منحرف سازند و از به خیابان آمدن مردم جلوگیری کنند، سعی می‌کنند از اقدامات ضد آمریکایی حمایت و طرفداری کنند تا بدین ترتیب، قوانین بیدادگرانه شان با مخالفت مردم مواجه نشوند. در واقع این قبیل اقدامات، خود خواهانه و کنایه آمیز است و تنها می‌تواند توجه مردم را از اقدامات آمریکا و قوانین ظالمانه اسرائیل منحرف سازد. در کل، ریشه این قبیل عملکردها نسبت به دومین انتفاضه قدمت بیشتری دارد. بنابراین، فکر می‌کنم سرزنش و انتقاد از این قبیل اقدامات در اسرائیل اشتباه باشد.

**گردزمن:** من قصد ندارم اسرائیل را متهم سازم. اما ساده می‌گویم که این امر مشکل ساز است و ما باید با این حقیقت زندگی کنیم که اقدامات ضد آمریکایی در جهان اسلام، در واقع یک مسئله بغرنج و مشکل ساز است که بایستی در چارچوب منافع ملی ما در نظر گرفته شوند و یا مطابق

با منافعمان عمل کنیم. انتقاد این مسئله روی اسلام یا برخورد تمدن‌ها، یا در نظر گرفتن رژیم‌ها - جدای از منافعشان - و یا تغییر در رژیم عربستان سعودی به عنوان راهکارهای عملی، به نظر من مضحک است. کرات هامر: آیا شما فکر می‌کنید که اگر اسرائیل و فلسطینی‌ها فردا یک قرارداد صلح امضا کنند، اسامه بن لادن کنار خواهد کشید؟

گردزمن: فکر نمی‌کنم اسامه بن لادن کنار بکشد. ما هنوز با بسیاری از عوامل افراط‌گرایهای مشابه مشکل داریم. (اجازه دهید یاد آور شوم که برخی از این افراد، نتایج تصمیمات خودمان هستند. برای مثال، ما به محمد ضیاء الحق اجازه دادیم که به عنوان یک فرد اسلامی در نیروهای مسلح پاکستان به قدرت برسد، زیرا او به شدت به ما نزدیک بود. برای مدت زمانی و هم اکنون تا حدی از مقررات سازمان اطلاعاتی داخلی و دیگر عواملی که در ایجاد تشکل ایشان موثر بود، بهره می‌جوییم.) آیا ما باید تمام واقعیاتی را که در زندگی با آنها مواجه هستیم، کنار بگذاریم؟ نه. اما تحلیل این مسئله به نوعی که شما

آقایان از آن استنباط می‌کنید، تقریباً به ما اطمینان می‌دهد که باید به استقبال از مشکلات - به جای پیدا کردن راه حلی برای آنها - خاتمه دهیم.

اسلسینجر: اجازه دهید اثبات کنم که این مسئله برای فلسطینی‌ها، مسئله اصلی است. برای مصری‌ها و دیگر کشورها تا امتداد باختر چیزی که تونی گفت نفوذ خاصی دارد. همچنین برای بن لادن و سایر افراد مثل آن در خاور. بنابراین، هتک حرمت آمریکا نسبت به کشور در مسجد\* از مقوله اسرائیل مهمتر است.

کرات هامر: برای پاکستانی‌ها، کشمیر مهم است. اسلسینجر: بله.

کرات هامر: بله، این، دقیقاً فلسطین نیست.

مارتا بریل الکات: بر می‌گردیم به این مقوله که چه چیزی موفقیت را شکل می‌دهد. همان طور که قبلاً گفتیم، برکناری طالبان - اگر به ایجاد مشکلات دیگر منجر شود - خودش نشانه پیروزی نیست. نپذیرفتن تغییر سازمان و سیاست در افغانستان اشتباه است، زیرا ما می‌کوشیم

به مقاصد اصلیمان برسیم. اگر موضوع افغانستان را به طور کامل کنار نگذاریم - ضمن اینکه سعی می‌کنیم طالبان را محو کنیم - می‌توانیم اطمینان یابیم که ارتش ما در افغانستان پیروز می‌شود؛ یعنی اگر هدف نابودی طالبان و تغییر سیاست و سازمان دهی جدید در افغانستان باشد به موفقیت می‌رسیم.

**کرات هامر:** موافقم، من قصد ندارم ملتی را بزرگ جلوه دهم. مثل لیبی و سومالی؛ اما افغانستان برای ما خیلی مهم شده است. من فکر نمی‌کنم که باید طالبان را متوقف سازیم و سپس افغانستان و مسایل آن را به حال خود واگذاریم. در واقع، برای اطمینان از موفقیت‌مان باید عمیقاً خودمان را درگیر مسایلشان کنیم.

**میشل آر مکست:** به نظر من، قضاوت درباره موفقیت در جنگ با تروریسم در این سؤال است که آیا می‌توانیم از حملات اضافی که علیه ما صورت می‌گیرد، ممانعت کنیم یا نه؛ فرضاً از طریق مختل ساختن عملیاتشان و نابودی منافع آنها در یک سطح بسیار خاص. بدیهی است که برای انجام این مهم، نیاز به اتحاد با کشورهای دیگر داریم.

ابتدا سعی کردیم که با عقد یک پیمان با کشورهای دیگر به نزدیکترین شبکه‌های تروریستی دست یابیم. سپس فهمیدیم که این گروه تروریستی در افغانستان و به پیشنهاد گروه طالبان پناهگاهی یافته‌اند، بنابراین با توجه به این امر دانستیم که اولین وظیفه ما فروپاشی و انقراض گروه طالبان است. ماورای آن، چنانچه بخواهیم به برخی مسایل خاورمیانه رسیدگی کنیم، می‌بینیم برای مصری‌ها و سعودی‌ها آسانتر خواهد بود که برای کاهش فشارهای مردم از روی دولتشان، اجازه دهند که عقاید ضد آمریکایی افزایش یابند و حتی می‌کوشند که از طریق صادرات مبانی آموزشها و تعلیمات مذهبی آن را تقویت کنند. آنها و حتی در مطبوعاتشان این تحمل فشارهای مردمی را - از طریق آزادی بیان و تظاهرات مردمی برضد آمریکا - به معرض نمایش می‌گذارند. به نظر من ایجاد یک ائتلاف گسترده و فراگیر می‌تواند در جدا ساختن تروریست‌ها از آنهایی که به تروریست‌ها پناه می‌دهند یا کمک مالی می‌کنند و یا از طریق مطبوعاتشان از آنها حمایت ایدئولوژیک به عمل می‌آورند، مؤثر واقع شود.



برمر: موافقم، اما این ما را بر سر دوراهی می گذارد که آیا ما باید به مسئله دولتهایی که به گروههای تروریستی پناه می دهند، رسیدگی کنیم یا نباید این معضل اساسی را مورد رسیدگی و بررسی قرار دهیم. بنابراین، باید با سوریه، لبنان و سرانجام ایران و عراق، مناظره و گفتگو کنیم و این را بدانیم که مادامی که گروههای تروریستی، جایگاه امنی داشته باشند مانند پناهگاهی که آنها در افغانستان یافتند و همچنین در لبنان طی دهه های ۷۰ و ۸۰، این مشکل همواره با ما خواهد بود. سرانجام این امکان هست که در اوضاع و احوال تلاشهای گسترده دیپلماتیک خاورمیانه این مسایل را مورد بررسی و رسیدگی قرار دهیم و برای مثال، اگر سوری ها خودشان مراقب مشکلات و مسایل داخلی شان نیستند، ما باید این کار را برای آنها انجام دهیم.

**جفری کمپ:** واضح است که گروه کوچکی از افراط گرایان متعهد که واقعاً به وهابیت عقیده دارند، در واقع قصد دارند حمایت گروهی از جوانان ناراضی را - که تعدادشان در سراسر این منطقه بسیار است - به سمت خود جلب کنند. اگر کسی

به افزایش ناگهانی جمعیت در اندونزی، پاکستان، عربستان سعودی و مصر نگاهی بیندازد، متوجه می شود که این مهم، یکی از مشکلات عمده ای است که باید مطابق با نظریات تمامی عزیزان حاضر در جلسه که قبلاً ذکر شده است، به دقت بررسی شود. بدیهی است که این مهم، تعریف موفقیت را در بلند مدت مشکل ساز می کند. تعریف من از موفقیت به ترتیب زیر است: ۱. تغییر رژیم و سیاست در افغانستان - بدون ایجاد هرج و مرج اغتشاش در پاکستان - اولین موفقیت بزرگ به شمار می رود. ۲. موفقیت کامل، بستگی به مشارکت بیشتر کشورها در این اتحاد دارد، بعد از اینکه ما با افغانستان و پاکستان مشکلمان را حل کردیم باید ببینیم که چطور می توان از مرحله یک به دو و از دو به سه و یا چهار رسید؟ بدین ترتیب در مراحل بالاتر، این مشکل حادث تر می شود و به تدریج مشکلات با کشورهایی چون روسیه و عربستان سعودی شکل می گیرند. یعنی به ترتیب بعد از هند و کشمیر باید به مسایل عراق و ایران و سایر کشورها رسیدگی کرد و کم کم این حیطه گسترده تر می شود و کشورهای

بزرگتر را در بر می گیرد؛ یعنی نه تنها روسیه و عربستان سعودی، بلکه کشورهای اروپایی را نیز شامل می شود و مشکلات، پیوسته حجیمتر و گسترده تر می شوند.

**نیکلاس ک ژواسوف:** موفقیت ما می تواند از انتشار گزارشهای بن لادن و گروهش در بخشی از دولتهای ضعیف و در مناطقی که دولتها در کشورشان کنترل اندک و یا هیچ دارند - مثل کوزوو، سومالی و مناطق کوهستانی آسیای مرکزی - تأثیر پذیرد. اگر به راستی آمریکا بیاید و تعریفش را از منافع ملی محدود سازد، آیا ما برای رفتن به چنین مکانهایی آمادگی لازم را داریم؟

**س. ریچارد نلسن:** مطمئن نیستم که چقدر طول می کشد تا بتوانیم تروریسم را به عنوان یک اصل سازمان یافته در سیاست خارجیمان مورد تأکید قرار دهیم، زیرا نمی توانیم واقعاً تروریسم را معنا کنیم. هیچکس درست نمی داند که تروریست یا جنگجوی آزادی خواه چه کسانی هستند و چه کسانی را نمی توان تروریست نامید و حتی در مورد خودمان، رسیدگی به مسایل داخلی کشورمان با توجه به حمایت آمریکا

برای ارتش جمهوری خواه ایرلند و مواردی مثل آن، می تواند مشکلات عمده ای به بار آورد؛ وقتی که شما به تعداد زیادتری از مرتکبین این اقدام مواجه شوید. فرض من بر این است که ما واقعاً نمی توانیم برای هریک از اهداف عملی خود اسلام رادیکال را تعریف کنیم.

**کرات هامر:** این با طالبان، القاعده و دیگر متحدین آنها در سراسر جهان شروع می شود. البته به نظر من، بخشهای محافظه کار و رادیکالی در دولت ایران نیز شامل این گروه می شوند، گرچه امکان تحول و رشد در ایران وجود دارد.

**کمپ:** آنها از طالبان تنفر دارند.

(منظور ایران است)

**کرات هامر:** می دانم، اما آنها هر دو تهدیدی برای آمریکا به شمار می روند. ایران توسط وزارت امور خارجه آمریکا در لیست کشورهای قراردادی که در جهان از تروریسم حمایت می کنند. من مخالف اتحادهایی که موجب صلح و آرامش می شوند، نیستم، اما هر کسی که فکر می کند اتحاد ضمنی ما با ایران چیزی نیست مگر یک اتحاد موقتی، در رویا به سر می برد.

نامی نبرده است. اما این، دال بر این حقیقت است که از جانب ترکیه خیالمان خیلی آسوده است، به ویژه از نظر افکار عمومی و مردمی. بله، آنها حقوق بشر مشکلات دیگر دارند، اما کاری که انجام می دهند - از نظر اقتصادی و در شرایط ثابت - ترکیه را به یک سمبل اسلامی مبدل می سازد؛ کشوری که می تواند ثبات و تعادل وضعیت اسلامی اش سمبلی برای کشورهای دیگر باشد.

کرات هامر: کاملاً موافقم. هدف ما در ایران، در واقع، تغییر سیاست در آن کشور است. این، دیدگاه معقولانه ای است که طی زمان می تواند اتفاق بیفتد.

کمپ: در این مورد یک پروژه آماری وجود دارد که می گوید جمعیت ایران، ترکیه و به طور وضوح پاکستان، حدود ۲۰۲۰ بیش از روسیه است. هر اقدام شتاب زده ای هم اکنون می تواند مفاهیم ضمنی بلندمدت شدیدی به بار آورد. عراق، مورد خاص و بی نظیری است و سزاوار توجه خاص می باشد. اما ترس من از این است که مبادا ایران، سوریه و لبنان برای حل مشکل عراق، باهم یکی شوند.

آدام پاسن: فکر می کنم اتحاد با ایران می تواند کمی طولانی تر از چیزی که بیشتر مردم درباره آن صحبت می کنند، بشود. این نتیجه بر پایه مواردی است که چندی پیش توسط «جوف کمپ» درباره جمعیت شناسی بیان شد. می دانیم که اغتشاشات زیادی ما را احاطه کرده اند و وجود جوانان خشمگین و ناراضی در اطراف ما بسیار ناخوشایند است. همچنین می دانیم که عامل ایجاد طبقه متوسط و آزادی زنان این معضل خاص را برطرف می سازند، از نظر آماری در سراسر کشورها این مهم، صحت دارد. بنابراین، جنبه واقع بینانه نسبت به کشمکشهای ایدئولوژیک با اسلام رادیکال این است که ایران در روشهای ضد طبقه متوسط و مخالف با آزادی زنان عمل می کند. در واقع، آنها قصد دارند نوعی انزجار در میان مردم ایجاد کنند. این نکته ما را به این جهت سوق می دهد که درباره اتحادمان با کشورهای بی که ممکن است به طور مؤثر طی مدت زمان طولانی تر با ما باشند، کمی متفاوت تر بیندیشیم. در این ارتباط، شاید جالب باشد که بدانید هیچکس در بیاناتش از ترکیه،

برمر: آیا شما مخالف هستید که با سوریه به مذاکره بنشینیم؟ حال می گویم که منظور من از بحث و گفتگو چیست. ما به دولت سوریه اولتیماتوم می دهیم؛ بعد از اینکه در افغانستان موفق شدیم به آنها می گوئیم «شما شش یا هفت گروه تروریستی از فلسطینی های تندرو در داماسکاس دارید، چهارده اردوگاه تروریستی هنوز در «دره بقاع» دارید، شما به ایران اجازه دادید که با هفته ای دو بار پرواز به فرودگاه داماسکاس به حزب ا... کمک کند. ما این قبیل اقدامات را در کشورتان متوقف خواهیم کرد - توقف کامل، ختم پیام.» حدس من این است که لازم نخواهد بود از قدرت نظامی علیه سوریه استفاده کنیم، زیرا اگر ما جدیت و شدت لازم را در واکنشمان نسبت به افغانستان نشان دهیم یعنی به همان نحوی که در دهه ۱۹۸۰ در لیبی عمل کردیم، سوری ها، اروپایی ها، و سایرین خواهند گفت: «وای، آمریکایی ها جدی و سخت گیر هستند، بهتر است با آنها موافقت کنیم و در یک مسیر باشیم.»

کمپ: بله تهدید، مؤثر است. نگران کردن آنها می تواند مفید واقع شود. اما به نظر من، تعریف موفقیت در قطع رابطه

فیزیکی گروه های تروریستی در هر ایالت نخواهد بود. در واقع، موفقیت در توقف و یا کاهش بازوانی که از ایران از راه سوریه نیازهای حزب ا... را مرتفع می سازند و همچنین استفاده از این بازوان علیه اسرائیل تعریف و معنا می شود. در واقع، تعریف عملی موفقیت، این است.

برمر: و همچنین تعطیل و بستن اردوگاه های تروریستی در دره بقا، (Bek'a Valley).

کمپ: خوب، آنها به طرف دهکده مجاور حرکت خواهند کرد و در آنجا جایگاه مطمئنی خواهند یافت.

کرات هامر: آیا شما با این مسئله به عنوان هدف عمده و قانونی آمریکا موافقید؟ کمپ: کاملاً و دقیقاً.

کرات هامر: ما برای این فرضیه در تاریخمان سابقه داریم. فرضاً سوری ها تحت فشار نظامی ترکیه، «عبدالله آجالان» را از کشورشان اخراج کردند.

بومر: مثالهای قدیمیتری نیز داریم، فرضاً اخراج ابونیدل از سوریه بعد از اینکه ما نماینده تام الاختیار را عقب کشیدیم و همه اروپایی ها نمایندگان خود را کنار کشیدند.

آنها در گذشته به فشار های ما پاسخ دادند و دوباره نیز خواهند داد.

کرد زمین؛ در نهایت، بنابراین، ما نمی توانیم به طور کامل این معضل را از سر راه برداریم، زیرا غیر ممکن است. اگر ما به دنبال منافع ملی خود باشیم و مجبور به این کار شویم، با توجه به اسرائیل یا تایوان یا سایر کشورها، باید بر سایر دولتهایی که جنگ نامتقارن به کار می برند، اعمال فشار کنیم. تغییر وضعیت ما به عنوان یک ابرقدرت، طی زمان - حتی در جاهایی که امروز درباره آنها نگران نیستیم - ممکن است باعث شود که علیه ما شورش کنند. ما می توانیم آنها را متوقف سازیم، پراکنده کنیم یا تحت فشار قرار دهیم، اما نمی توانیم همه آنها را به طور کامل حذف کنیم. اولتیماتوم - اگر راستش را بخواهید، از نوعی که «امباسادر برمر» پیشنهاد کرده است - نباید اعمال شود. زیرا ممکن است به شدت وحدت لجنزار مشکلات بیفزاید و موجب درگیری با کل جهان عرب شود. ما می توانیم از تلاشهای پی در پی در جهت تضعیف و کاستن ارزش نهضت های تروریستی استفاده کنیم. در برخی موارد، می توانیم به

سادگی آنها را به سمت فعالیتهای زیرزمینی سوق دهیم که کمتر قابل رویت باشند. اما در این حالت نیز مشکل همچنان وجود دارد. نتایج حاصله از افغانستان یا عراق در سه یا چهار سال نمی تواند معضل تروریسم را به طور کامل حل کند. راهکارهای سخت گیرانه و جدی در ایجاد یک نظم جدید جهانی مؤثر هستند، اما آنها نیز نمی توانند این مشکل را کاملاً برطرف سازند و آن را کنترل کنند. ما مجبوریم روی نهضت های مهم تمرکز کنیم. فرضاً نیمی از چهارده نهضت صورت گرفته در سوریه طی این سالها - به استثنای اواسط قرن - کاری انجام نداده اند، اما نیمی دیگر ممکن است خطرناک باشند. چطور می توانیم آنها را متوقف سازیم؟ چه چیزی از سوریه و سایر کشورها می خواهیم که انجام دهند؟ ما باید به این سؤالات پاسخ مناسبی دهیم. تلاش ما این نیست که وقت را بیهوده تلف کنیم. ما با مشکلاتی چون دفاع از میهن، مقابله با تروریسم، آسیب پذیری و همچنین مشکلاتی که ممکن است در آینده با همپیمانانیمان داشته باشیم، مواجه هستیم. پیروزی در اصلاح و بهبود وضعیت

در حدی که کسی بتواند عملاً آن را انجام دهد، خلاصه می شود. همچنین برای ائتلافها می خواهیم به نظریه دونالد رامسفلد استناد کنیم: «این گونه ائتلافها، فرصت طلبانه، موقتی و همواره در حال دگرگونی خواهد بود. چرا که آنها باید پایه مردمی داشته باشند، اما ائتلاف میان کشورها می تواند یک شکل دوسویه از فرصت طلبی باشد.» ما باید آماده باشیم که سایرین را از مسیر واقع بینی محض خارج سازیم، فقط به این دلیل که آنها ما را رها خواهند کرد.

**کرات هامر:** بله، اما تفاوت میان وضعیت ایالات متحده در حال رها کردن سوریه در انتهای یک ائتلاف ضروری و همچنین ایالات متحده در حال رها سازی اسرائیل به سمت سرنوشتش بسیار است. **گردزمن:** هیچ س برای یک لحظه چنین پیشنهادی نکرده است. **کرات هامر:** مطمئن نیستم.

**گردزمن:** اسرائیل یک دولت تروریست نیست. **کرات هامر:** درست، اما قشر زیادی از مردم تلویحاً می گویند که اگر ما بتوانیم

اسرائیل را فدا کنیم، جنگ علیه تروریسم آسانتر خواهد بود. فکر می کنم اگر آمریکا بخواهد با وجدان بیدار خودش عمل کند - که تا به حال نیز چنین کرده است - این تحلیل اشتباه خواهد بود. در مورد تغییر اتحادها موافقم، آن هم مادامی که بر این عقیده نباشیم ائتلافهای ما خاتمه ای برای خود ما هستند تا یک وسیله و ابزار سیاسی.

**گارفینگل:** می خواهیم به نکته ای که چندی پیش آقای نلسون اشاره کرد، رجوع کنم؛ نکته ای است واضح و روشن اما ذکر آن برای دومین بار خالی از ارزش نیست. ما باید مراقب باشیم که اقدامات ما با اقدامات تروریستی یکی نشود. فرضاً حمله به مجتمع نیروی دریایی آمریکا نزدیک بیروت در اکتبر ۱۹۸۳، یک اقدام تروریستی است یا همچنین حمله به «USS Cole»<sup>۱</sup>، یک اقدام تروریستی محسوب می شود. بمباران برجهای «Kohbar»<sup>۲</sup> یک اقدام تروریستی است. تروریسم، یعنی حملات منظم پی در پی به شهروندان بی پناه و بی گناه برای رسیدن به چندین هدف متفاوت سیاسی. حمله به نیروی نظامی یونیفورم پوش در خاک کشور خارج تروریسم

نیست، درست است که یک اقدام دردناک و ناگوار است، اما تروریسم نیست. آزادی ما در استفاده از خشونت نباید مجوزی برای دیگران باشد تا این قبیل اقدامات تروریستی علیه ما صورت دهند. بنابراین، بیشتر عرب‌ها، اسرائیلی و همچنین آمریکا را تروریست می‌دانند. مروان<sup>۳</sup> بارگوتی در واشنگتن پست، به عنوان رییس سازمان فتح در کرانه غربی گزارش کرد که «اسرائیل نزدیک شدن به خط سبز را ممنوع کرده است و در واقع، این، یک ترور واقعی است.» در حالی که هیچکس کشته و هیچ ساختمانی تخریب نشد. اسرائیل به سادگی، یک منطقه ممنوعه به وجود آورد و بارگوتی آن را تروریسم نامید. البته این تنها یک مزاح است، اما وقتی ما حمله UssCole را تروریسم می‌نامیم، باز هم یک مزاح خواهد بود!

**دیوید اسپیدی:** خیلی با این مورد موافق نیستم. فکر می‌کنم تروریسم، یعنی محلات طرح ریزی شده در مکانهای غیر نظامی برای اهداف سیاسی. جنبش آزادی طلب باسک و ارتش جمهوری خواه ایرلند، جزو تروریست‌ها هستند و در این لیست، باید چنین حسابی رویشان کرد. در

اینجا دلیل دیگری نیز برای بین‌المللی ساختن این مسئله کلی وجود دارد و آن این است که ما نمی‌دانیم این گروه‌ها چطور به هم پیوند خورده‌اند. چهار ماه پیش، چهار کلنل ارتش آزادی خواه ایرلند (IRA) در کلمبیا بودند و در دهه ۱۹۹۰ معمر قذافی با آنها ارتباطاتی داشته است.

**رابرت لیکن:** آن نشان می‌دهد که ما نه تنها باید تروریسم را تعریف کنیم، بلکه همچنین جهان شمولی فعالیت‌های تروریستی را باید بازگو نماییم. رییس‌جمهور، بوش می‌گوید که ما باید سازمان‌های تروریستی را با توجه به این مهم که فعالیت‌های تروریستی، مسئله‌ای فراگیر و جهانی است، هدف قرار دهیم. در واقع نمی‌دانم کدامیک از این دو واجد شرایط هستند تا به تروریسم نسبت داده شوند! دیدار ارتش جمهوری خواه ایرلند از کلمبیا یا اقدامات تروریستی حزب الله در آمریکای لاتین؛ اگرچه مستقیماً به آمریکا حمله نکرده است.

**اسلسینجر:** ممکن است تروریست محلی باشد، آن وقت هیچ‌یک از دستگاه‌های ضد جاسوسی و امنیتی موفق

به ردیابی آن نخواهد بود؛ و ممکن است مانند مورد جنبش آزادی طلب باسک باشد. اما درد آور است که عملیات ارتش جمهوری خواه ایرلند در واقع فعالیت محلی نیست.

**دیمتری سیمز:** فکر می‌کنم آدام کاملاً حق دارد و همچنین در بیان این مطالب جسور و پرجرات است. اما در اینجا طرف دیگر قضیه را هم باید در نظر گرفت. ما باید چهار چوب محدود تری برای تعریف تروریسم ارایه دهیم و همچنین باید به ماهیت آن پی ببریم که در واقع آنها کجاها هستند. ما چشمه‌ایمان را به روی تروریستها در «چچن» بستیم. ابتدا فکر می‌کردیم که پوتین در دستگاه امنیتی در روسیه در این مسئله دخالت داشته است. ما به طرز قابل توجهی درباره تروریست‌ها در اسرائیل عطفوت به خرج دادیم و حتی همچنین در مذاکره با گروه تروریست‌ها در لندن. این یک بام و دو هوا بودن باید به پایان رسد.

**لمبتن:** در اینجا می‌خواهم از مسئله‌ای که دیمارتی و چارلز چندی پیش درباره روسیه متذکر شدند، به یک مفهوم کلی دست یابم. این طور نیست که تنها

ممکن است روابط آمریکا و روسیه برای بهتر شدن تغییر کند، همچنین ما در روابطمان با چین از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، بهترین شانس را برای اصلاح و بهبودی داشتیم. فکر می‌کنم چینی‌ها نیز با ما هم عقیده باشند. هم‌اکنون در شرایط فعلی، چین قصد ندارد در میان ده بازیگر مهم این غائله باشد، اما چینی‌ها می‌توانند در روش محدودتری به ما کمک کنند؛ فرضاً در آرای سازمان ملل و در تبادل فکری و اطلاعاتی. (این طور که فهمیدم آنها قبلاً حدود ۳۰ نفر را به اینجا فرستادند تا با مردم ما صحبت کنند.) مفاهیم ضمنی تمامی این عبارات این است که ما عاقلتر از این هستیم که بخواهیم وقتمان را با چین در مسایل فرعی تلف کنیم. ما با چین و همچنین با روسیه یک شانس بی نظیر داریم تا تصمیم بگیریم که بیشتر مراقب چه چیزی باشیم.

**کرات هامر:** خوب، ما به این نکته اشاره خواهیم کرد که به مبارزه طلبیدن آمریکا از جانب ابرقدرتها نیست و اینکه، به عنوان یک نتیجه حاصل از چالش فعلی، این شانس را داریم که روابطمان را با کشورهای که برای حفظ تعادل قدرتی در جهان



صاحب قدرت هستند (به احتمال زیاد چین و روسیه) اصلاح کنیم. گروه تبهکاری به ما حمله کردند که توسط دولتهای نسبتاً ضعیف حمایت می شوند. آنها هم اکنون و به طور اساسی با هر ابرقدرتی در جهان مواجه هستند؛ مثل، آمریکا، روسیه، هند، تمام اروپا و چین، حداقل اگر راضی به این شود که به عنوان یک ابرقدرت، ممکن است با این گروه تبهکار مواجه شود. اگر ما با این صف آراییی نتوانیم پیروز شویم، حتی در برابر مخالفان افراطی و مصمم، در وضعیت بسیار بدی قرار خواهیم گرفت.

کمپ: با توجه به مطالبی که پیرامون روسیه و چین گفته شد، متعجب هستم که چرا هیچکس تاکنون به نکته مهمی که تمامی روزنامه ها درباره آن صحبت می کنند؛ یعنی، تجهیزات و ابزار تروریسم، اشاره ای نکرده است. کابوس اصلی، مشکل ناشی از به کارگیری اسلحه های NBC است، یعنی اسلحه های شیمیایی (Chemical)، اتمی (nuclear)، بیولوژیکی (biological) که توسط تروریست ها استفاده می شوند. بنابراین کنترل این قبیل تولیدات و افشای آنها، احتمالاً هم اکنون می تواند با

این اتحاد جدید کشور را نسبت به قبل از امنیت بیشتری مطمئن سازد. این امر، شدیداً باعث بروز مسایل جالبی می شود در این باره که چگونه ما باید با روسیه بحث و مذاکره کنیم. قبل از ۱۱ سپتامبر این طور به نظر می رسید که دولت بوش از برخی تلاشهایش برای مصونیت تسهیلات روسیه در برابر جاسوسان به نتایجی نزدیک می شد. اما این وضعیت ممکن است تغییر کند. بدیهی است که سیاست روسیه نسبت به ایران و عراق در این زمینه باید تحت بررسی بیشتری قرار گیرد و اینکه روسیه با توجه به این دو کشور، در شرایط انتقالات اسلحه، چطور رفتار می کند، باید در دستور جلسه قرار گیرد و بررسی شود. این، همان چیزی است که باید اندکی مورد توجه قرار گیرد و در این صورت می تواند منافع ما را نجات دهد. ما باید برخی از قراردادهای وابسته به فروش اسلحه های NBC را که تاکنون پشت گوش انداخته شده است، تحت بررسیهای لازم قرار دهیم.

کرات هامر: عراق در این مشکل، بازیگر اصلی است. این کشور مجهز به سلاحهای بیولوژیکی و شیمیایی است. شما

چطور می‌خواهید این معضل را حل و فصل کنید، زیرا به نظر من این مشکل یکی از معضلات بلندمدت ما می‌باشد.

کمپ: دقیقاً.

جیمز لیندسی: در اینجا اجازه می‌خواهم به نکته‌ای که آقای چارلز کرات‌هامر در شروع بیاناتشان گفتند که ما هم اکنون در سیاست خارچیمان به یک اصل سازمان یافته مهم مجهز هستیم، برگردم. فکر می‌کنم چارلز کاملاً درست می‌گوید و همچنین دولت می‌خواهد که چنین اتفاقی به وقوع پیوندد. به طور وضوح، ما داریم درباره چین صحبت می‌کنیم یا روسیه. در واقع در آنجا شرایط متفاوت دیگری حاکم است. این، واقعاً یک حرکت محوری است که در استفاده از فرصتها برای انجام کارهایی که حتی تا قبل از واقعه ۱۱ سپتامبر امکان تحقق نداشتند، به کار می‌رود. اما سؤال این است که اصل جدید سازمان یافته مهم چقدر بادوام است؟ متحدین ما پیرامون این اصل، دیدگاه متفاوتی دارند، آنها به موضوع القاعده علاقه مند هستند و وقتی ما این گروه را کاملاً حذف کنیم، همه چیز به اتمام می‌رسد، حداقل تا آنجا که در واقع آنها

می‌توانند موجب نگرانی ما شوند. از نظر مسایل داخلی کشور، سؤال واقعی این است که آیا به دست آوردن اسامه بن لادن موجب خواهد شد که نسبت به دیگر مسایل حاصل از واقعه ۱۱ سپتامبر بی‌توجه شویم؟ به عبارتی، موفقیت شگفت‌آور در افغانستان ممکن است تعیین کننده هدف بلندمدت عملیات ضد تروریستی به عنوان یک اصل سازمان یافته مهم در سیاست خارجی کشور باشد. به راستی اگر ما در مقابل القاعده موفق شویم، می‌توانیم اوضاع را به نفع خودمان تغییر دهیم و همچنین این مهم باعث می‌شود که مردم ناگهان به سمت سیاستهای طبیعی جذب شوند و پیرامون جنبه اخلاق‌گرایانه سیاست خارجی آمریکا بحث و گفتگو کنند. بنابراین به نظر من ضرورتی ندارد که به طور قاطع به سمت جهان بیسمارکی حرکت کنیم.

اسلسینجر: امیدوارم زوالی برای بهار نباشد. (همه می‌خندند)

کرات‌هامر: بله، فرصت برای تغییر در عوامل پویایی ابرقدرت وجود دارد که ممکن است تهدید جهان اسلام را پشت سر بگذارد. این وضعیت، خوب و ایده آل است.

مویس نعیم: تعجبم از این است که نتیجه این بحث و گفتگو به کجا می انجامید، اگر ما این گروه را سه سال پیش (یعنی وقوع این واقعه) تشکیل می دادیم. اما فکر می کنم با الهام از روند فعلی می توانستیم تصور کنیم که در آینده چه وضعیتی خواهیم داشت. اجازه دهید چند نتیجه پیرامون این مسئله را بیان کنم: یکی اینکه طالبان باید با ائتلافهای دیگری - که توافق بیشتری با ایالات متحده دارند و در پناه دادن به تروریسم محتاط تر هستند - جایگزین شود. همچنین باید سعی کنیم با یک سرمایه گذاری عظیم. فرض کنیم یک ملت و دولت موافق در افغانستان به وجود آوریم، به استثنای اینکه ما نمی دانیم چطور از این تلاشها به موفقیت برسیم. افغانستان، کره نیست، در حقیقت، این اقدام قبلاً در کره جنوبی یا آلمان یا ژاپن انجام شده بود، اما من خیلی امیدوار نیستم که در افغانستان نیز می تواند تکرار شود. فرض دیگر این است که بن لادن ممکن است مرده یا دستگیر یا پنهان شده باشد، اما القاعده هنوز وجود دارد. خوره و گستر عملیاتی آن محدود است، اما در واقع، در برگیرنده اقداماتی

است که اثراتش در سراسر جهان پراکنده شده است. عربستان سعودی و پاکستان - به این دلیل که نظامهای تک حزبی و سرکوب گرانه ای دارند - از ثبات سیاسی اندکی برخوردار هستند. آنها برای بقا و دوام حکومتشان، بیشتر به سمت سیاستهای بیدادگرانه متمایل هستند. سوریه و لبنان و سایر دولتهایی که تاکنون نام برده شده اند، تنها کافی است اطمینان یابند که متهم به پناه دادن به تروریستها نیستند، اما آنها به طور کامل از برخی حمایتها و دلسوزیهایشان برای چنین گروههایی نمی توانند دست بردارند. با این همه این قبیل دلسوزیها و حمایتهای آنان، دلیل قابل توجیهی برای سرنگونی دولتها و مبارزان شهرهایشان محسوب نمی شود. تروریسم در اطراف و اکناف جهان به عنوان یک واقعیت شناخته شده است، اما تروریسم در حد مرکز تجارت جهانی بسیار هولناک است و می توان گفت که فعالیتهای تروریستی همانند واقعه ای که در اینجراخ داده است، پیوسته در ایرلند شمالی یا دولت باسک در اسپانیا و در سراسر جهان ادامه دارند، در صورتی که در اینجا کنترل

بیشتری صورت می‌گیرد، امنیت بیشتر وجود دارد و آزادیهای مدنی و شخص محدودتر هستند، اما باز هم فعالیتهای تروریستی به طور کامل از بین نرفته‌اند. اینجا همچنین یک رکود اقتصادی جهانی مستمر وجود دارد.

افزایش بیکاری در این کشور و دیگر کشورها، به ویژه در افزایش ناگهانی آمار مردان جوان بین ۱۸ و ۲۵ سال، تمایل آنها را به اقدامات خشونت آمیز افزایش می‌دهد. میزان بالای بیکاری و دیدگاههای اقتصادی در این کشور و در بازارهای روبه رشد محدود هستند. اقدامات ضد آمریکایی ادامه و حتی افزایش می‌یابد و این قبیل عملکردهای ضد آمریکایی از حقیقت حمایت آمریکا از اسرائیل فراتر می‌روند. فرض مهم دیگر، این است که تروریسم به عنوان یک اصل سازمان یافته در سیاست خارجی آمریکا افول خواهد کرد. سایر مشکلات، زمانی به وقوع می‌پیوندند که توجه ما از مقوله اصلی، یعنی همان تروریسم منحرف شود. اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد، سپس پرسش این است که امروزه از جهانی که اساساً چند سال بعد در این مسیر حرکت

خواهد کرد، چه رهنمودهایی حاصل می‌آید؟

کرات هامر: دیدگاه شما بدبینانه است. بسیاری از گمانه‌های شما برای من تاحدی قانع کننده است، اما فکر می‌کنم در این عملیات نسبت به چیزی که اشاره کردید، دیدگاه بسیار اندکی برای اثبات موفقیت آمریکا لحاظ شده باشد، اما مبحث ریشه کنی تروریسم! خیر. در کل ما می‌توانیم امیدوارم باشیم که این مهم به وقوع پیوندد اما در صورتی که خاطرنشان سازیم حمایت از تروریسم توسط دولتی که این کار را انجام می‌دهد، شدیداً گران تمام می‌شود. باید این پیام را به سراسر جهان مخابره کرد که رژیمی که برای دفاع از تروریست فعالیت می‌کند، متحمل جریمه سنگین مرگ خواهد بود، به همان نحوی که در افغانستان به وقوع پیوست. بنابراین، اگر بتوانیم از میزان تروریسم در سطح قابل تحملی بکاهیم تا مطابق با آزادیهای مدنی باشد، فکر می‌کنم در این صورت، این مهم می‌تواند هدف مهم و تحسین آمیزی برای ما باشد.

اسلسینجر: از شما اجازه می‌خواهم

تعریف پیروزی به صورت اصلاح وضعیت - تا جایی که از لحاظ عملی ممکن باشد - مخالفتی صورت نگرفت و همه موافق بودند.



که مباحث را جمع بندی کنم. آقای چارلز بیاناتشان را با صراحت و روشنی بیان کردند که اکثریت با تمام صحبت‌هایی که او می‌کرد، موافق نبودند. در کل موافقت کردیم که اگر ما بخواهیم به برقراری نوعی از روابط بین‌المللی که طالب آن هستیم ادامه دهیم، باید موفق شویم. اعم از اینکه برخی معتقد بودند که ما با هر چیزی به غیر از افغانستان شروع کنیم یا معتقد به این مسئله نبودند، به طور کلی، توافق جمع بر این است که در کل باید از افغانستان شروع کنیم.

بعد از افغانستان باید تشخیص دهیم که این امر ممکن است برای دولتهایی که در یک وضعیت سیاسی بی‌ثبات هستند،

مشکل آفرین شود. همچنین ما نمی‌خواهیم دولتهایی را که نسبتاً میانه رو هستند، سرنگون سازیم، اما می‌خواهیم برخی

سیاست‌های آنها را - به ویژه پاکستان و عربستان سعودی - تغییر دهیم. نتیجه کلی این است که باید درباره هدف قرار دادن

جهان اسلام، دقیق و مراقب باشیم، زیرا در غیر این صورت به سمت جنگ‌های صلیبی کشیده می‌شویم که نتیجه آن، اتحاد تمامی

جهان اسلام علیه ما خواهد بود. همچنین در

### یادداشت‌ها:

۱. نام کشتی است که در تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰ در عدن، پایتخت یمن مورد حمله تروریستی قرار گرفت. (این کشتی جزو نیروی دریایی آمریکا است.)

۲. حادثه بمب‌گذاری تروریستی در عربستان در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۶، که نوزده نفر کشته و بیش از صد نفر زخمی شدند. (این محل نزدیک تأسیسات آمریکا در عربستان بوده است.)

۳. Barghouti: به نقل از مقاله «فلسطینی‌ها در برابر آتش بس، محدودیت ایجاد می‌کنند»، نوشته دانیل ویلیام، واشنگتن پست، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱.